



قرآن؛ دیالکتیک، متن و تاریخ/ نگاهی به دعوی «روباهای رسولانه»

بر مبنای آیات قرآن و تاکید سنت اسلامی در طی پانزده قرن گذشته پیامبر عین کلماتی را که از جبرئیل می شنیده کتابت می کرده و قرآن نازل شده نسخه ای از متن اصلی است که در عالم ملکوت وجود دارد.

بر مبنای آیات قرآن و تاکید سنت اسلامی در طی پانزده قرن گذشته پیامبر عین کلماتی را که از جبرئیل می شنیده کتابت می کرده و قرآن نازل شده نسخه ای از متن اصلی است که در عالم ملکوت وجود دارد.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه — محمدرضا مرادی طادی*: در قرن هفتم میلادی محمد بن عبدالله(ص) به جهانیان اعلام نمود که حامل دیانت جدیدی است که سه مدعی رادیکال دارد:

۱- به دلیل شمول و جامعیت، ناسخ تمامی شرایع پیشین است؛

۲- معجزتی جز کتابت ندارد؛

۳- با ابلاغ آن باب نبوت برای همیشه بسته خواهد شد؛

این سه مدعی بنیادین، سوای از فحواى درونی این دین، می توانستند جدال های بسیار عظیمی را برانگیزاند که برانگیختند. در این میان مسأله اثبات راستی و صحت این نبوت از لونی دیگر بود. چرا که در حالی که دیگر انبیاء با تکیه بر معجزاتی همچون احیای مردگان یا تبدیل عصا به اژدها به اثبات نبوت پرداخته بودند (یعنی با تمسک به امور عینی و ملموس) ولی راستی آزمایی آخرین پیامبر خدا به واسطه کتاب صورت گرفته بود.

اسلام؛ دیانت کتاب

می توان به سیاق نظر عابد الجابری که تمدن اسلامی را تمدن فقه نامیده بود (تکوین عقل عربی، فصل پنجم)، اسلام را دیانت کتاب خواند. در خود متن قرآنی بارها بر این نکته که تجسد وحی چیزی جز کتاب نیست تاکید شده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَهْلُ الْأَلْبَابِ / اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه ها محکمتاند، این آیه ها أم الكتابند، و بعضی آیه ها متشابهاتند. اما آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی داند و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمی گیرند (آل عمران/۷)»

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ/ این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنماست(بقره/۲)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ/ این است آیات کتاب [آسمانی] و قرآن روشنگر(حجر/۱)

و هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِيُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ/ و این کتابی است مبارک که فرو فرستاده ایم و همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است، تا [مردم] مکه و پیرامونیان آن را هشدار دهی و مؤمنان به آخرت، به آن ایمان می آورند و آنان مواظبت بر نمازهای خویش دارند (انعام/۹۲)

امی بودن پیامبر(ص)؛ یکی از دلایل اثبات معجزه بودن متن قرآن

در اینجا نکته ای حائز اهمیت پیش می آید و آن پرسش از چیستی و ماهیت این کتاب است. پیامبر به اجماع تمامی تاریخ نگاران فردی امی بوده و خواندن و نوشتن نمی دانسته است. پس چگونه کسی که نوشتن نمی دانسته است کتابی را تدوین کرده است؟ از منظر تاریخ اسلام این نکته خود یکی از دلایل اثبات معجزه بودن متن قرآنی است. پیامبر وحی را روایت می

کرده است و بعضی از صحابه آن را کتابت می کرده اند و سپس آن را بر پیامبر قرائت می کردند تا صحت آن دوباره مورد تایید حضرت قرار گیرد. اما پیامبر چه چیزی را بر آنان کتابت می کرد: واژه به واژه وحی را؟

بر مبنای بعضی از آیات قرآنی و تاکید سنت اسلامی مسلط در طی پانزده قرن گذشته پیامبر عین کلماتی را که از جبریل می شنیده است کتابت می کرده است. بر اساس این آیات، قرآنی که نازل شده نسخه ای از متن اصلی است که در عالم ملکوت وجود دارد:

در سورة واقعه می فرماید: فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰)/ که در لوح محفوظ سرّ حق مقام دارد. که جز دست پاکان (و فهم خاصان) بدان نرسد. تنزیلی از پروردگار عالم است.

قرآن در لوح محفوظ و مصون از هر دگرگونی و تبدیل

علامه طباطبایی در تفسیر این آیات به این مطلب که وحی منزل کلام الله است و بیان خود پیامبر نیست اشاره دارد: "... به بیانی آن را اثبات نمود که در عین اثبات مطلب، کلام الله بودن قرآن را نیز اثبات می کند، و مسجل می سازد که قرآن کلام خدا و محفوظ نزد او و نازل شده از ناحیه او است و بالاخره آن را به بهترین وصفی توصیف کرد". علامه در ادامه آیه فی کتاب مکنون را در پیوند با آیه ۲۲ سورة مبارکه بروج می بیند و می فرماید: "و جمله (فی کتاب مکنون) توصیف دوم قرآن است، می فرماید: قرآن محفوظ و مصون از هر دگرگونی و تبدیل است، چون در کتابی است که آن کتاب اینطور است و آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ، همچنان که در جای دیگر فرموده: بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ [بروج/۲۲].

علامه با طرح سوال مراد از مس و مطهرون در آیه: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ چیست در پاسخ می گوید: "به هر تقدیر کلام در سیاق بزرگداشت امر قرآن است، می خواهد قرآن را تجلیل کند و از همینجا می فهمیم که منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است که جز پاکان خلق کسی به معارف آن عالم نمی شود، چون فرموده: قرآن در کتابی مکنون و پنهان است و آیه شریفه انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم [زخرف/۳ و ۴] نیز به آن اشاره می کند".

پس بر مبنای متن قرآنی این کتاب دقیقاً کلام الله است که بر پیامبر نازل شده و حضرت آن را کلمه به کلمه به مردمان ابلاغ کرده است. کتاب موجود نسخه ای از «کتاب مکنون» و ام الکتابی است که در عالم ملکوت و در نزد ذات اقدس الهی موجود است. این استدلال درون دینی تقریباً بن مایه ثابت گفتمان اسلامی در طی سده های گذشته بوده که به چالش کشیدن آنها به منزله ارتداد و خروج از دین و توهین به ساحت مقدس وحی لحاظ می شده است. اما در کنار این گفتمان هژمون، حاشیه ستیزنده ای نیز علیه آن وجود داشته که تلاش می کرده تا ماهیت متن قرآنی را به صورتی دیگر روایت کند.

ماجرای تشکیک عبدالله بن سعد ابی سرح در قرآن

شاید یکی از اصلی ترین و مهمترین چالش ها، علیه این تلقی از ماهیت وحی، در زمان خود پیامبر شکل گرفت؛ وقتی که عبدالله بن سعد ابی سرح، کاتب وحی و برادر خوانده عثمان بن عفان، داماد پیامبر و خلیفه سوم مسلمانان، بر سر چگونگی کتابت آیه ۱۴ سورة مبارکه مومنون، (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكْنَا اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)، مرتد شد. تقریباً در تمامی منابع تاریخ اسلام داستان ارتداد ابی سرح بر سر چگونگی نگارش این آیه روایت شده (نگاه کنید به المغازی واقدی) و در تاریخ تمدن اسلامی موضوعی زنده و زایا بوده تا جایی که حتی هفت قرن پس از آن نیز مولانا خود را موظف می دیده تا به تشکیک او پاسخ گوید:

پیش از عثمان یکی نساخت بود

کو به نسخ وحی جدی می نمود

چون نبی از وحی فرمودی سبق

او همان را وا نبشتی بر ورق

پرتو آن وحی بر وی تافتی

او درون خویش حکمت یافتی
 عین آن حکمت بفرمودی رسول
 زین قدر گمراه شد آن بوالفضول
 کانچ می‌گوید رسول مستنیر
 مرا هست آن حقیقت در ضمیر
 پرتو اندیشه‌اش زد بر رسول
 قهر حق آورد بر جان‌ش نزول
 هم ز نساخی بر آمد هم ز دین
 شد عدو مصطفی و دین پکین
 مصطفی فرمود کای گبر عنود
 چون سیه گشتی؟ اگر نور از تو بود
 گر تو ینبوع الهی بودی
 این چنین آب سیه نگشودید

روایت زمخشری تصریحی بر این قضیه است:...همچنین روایت شده که ابی سرح آیات را برای رسول خدا می نوشت و پیش از املاي آن همین عبارت [قَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ] را بر زبان آورد و رسول خدا فرمود: "اكتب، هكذا نزلت/ بنویس، چنین نازل شده است". ابی سرح گفت اگر محمد پیامبر بود به او وحی می شد، پس من پیامبر هستم که دارد به من وحی می شود. کافر شد و به مکه بازگشت، آن گاه باز روز فتح مکه مسلمان شد (کشاف، ج ۳، ص ۲۸۵). آن گونه که از گزارشهای تاریخی بر می آید ظاهراً ابی سرح بر سر این موضوع بسیار قیل و قال کرده بوده و خشم پیامبر را برانگیخته بوده است تا جایی که حضرت دستور داده بوده که او را حتی در حرم امن الهی و حتی اگر بر پرده های کعبه آویخته باشد با شمشیر بزنند. طبری از قول ابن اسحاق روایت می کند:

ابن اسحاق گوید: و چنان بود که پیامبر به سران سپاه خویش گفته بود: تا کسی به جنگشان نیاید با وی جنگ نکنند. ولی تنی چند را نام برد و گفت: «اگر آنها را زیر پرده های کعبه یافتید خونشان را بریزید.» عبد الله بن سعد بن ابی سرح از آن جمله بود و سبب آن بود که وی اسلام آورده بود و از مسلمانی پگشته بود، و به روز فتح مکه فرار کرد و پیش عثمان رفت که برادر شیری وی بود و عثمان او را نهان کرد و چون مردم مکه آرام گرفتند، وی را پیش پیامبر آورد و برایش امان خواست. گویند: پیامبر مدتی دراز خاموش ماند و سپس گفت: «چنین باشد.» و چون عثمان عبد الله را ببرد پیامبر به اطرافیان خویش گفت: «به خدا خاموش ماندم مگر یکی تان برخیزد و گردن او را بزند.» یکی از انصاریان گفت: «ای پیامبر خدا چرا به من اشاره نکردی؟» گفت: «پیامبر کسی را به اشاره نمی کشد.» (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۸۷).

خداوند در سورة انعام پاسخ ابی سرح را می دهد و او را ملامت می کند: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ/ و چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغی ببندد یا بگوید، به من وحی شده در حالی که به او چیزی وحی نشده و یا بگوید بزودی من نیز مانند آنچه خدا نازل کرده، نازل می کنم؟ اگر ببینی ستمکاران را که در گردابهای مرگ هستند و فرشتگان دستهای خویش را گشوده و می گویند، جانهای خویش برآورید، امروز به گناه آنچه به ناحق در باره خدا می گفتید و از آیه های او تکبر می ورزیدید به عذاب خفت و خواری جزا داده می شوید) (انعام/۹۳)

زمخسری در ذیل این آیه قبل از آن که بگوید مَنْ قَالَ سَأُنْزِلَ مِثْلَ اشاره به ادعای ابی سرح است نکته ای را متذکر شده که برای بحث ما جالب توجه است. او می گوید پیامبر در رابطه با مِمَّنْ افتری علی الله کذباً أَوْ قَالَ أُوْحِي إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحِ إِلَيْهِ شَيْءٌ رویایی دیده است که " دو دستبند سنگین زرین در دست دارم و این بر من گران آمد و از آن اندوهگین شدم. آن گاه خدای متعال به من وحی کرد که در آنها بدمم و من در آنها دمیدم و آنها پر گرفتند [و از پیش من رفتند]. من این خواب را به دو کذاب تعبیر کردم که در بین آنها قرار دارد. کذاب یمامه، مسیلمه و کذاب صنعاء، اسود عنسی" (کشاف، ج ۲، ص ۶۳).

پس اولاً دلالت آیه بر مدعیان دروغین نبوت و دریافت وحی یقینی است. در ثانی تشکیک در کلام الله بودن وحی حکم قتلی را از پی نداشته (بنابر متن قرآنی و نه سنت نبوی)، ثالثاً در رویا بر پیامبر وحی شده است، یعنی بین وحی و رویا تفکیکی قائل شده اند و رابعاً حداقل در یک مورد (آیه ۱۴ مومنون) گزارش شده است که میان «معنا و لفظ» افتراق و شکافی وجود داشته است. بدین معنا که پیامبر معنا را دریافته بوده اما به دنبال لفظ مناسب می گشته است ولی ابی سرح که در دایره رَشحات انوار فیض وحی قرار گرفته بوده عبارتی را بر زبان آورده که بهترین مطابقت را با معنای وحیانی نازل شده بر پیامبر داشته است.

در برخی از آیات قرآنی شواهدی دیده می شود که پیامبر در انتخاب لفظ مختار بوده است اگرچه نمی توانسته در معنا دخل و تصرف کند. این ادعا با مدعای کلام اسلامی که قائل به تنزیه است و برای خداوند ویژگی های انسان انگارانه قائل نیست منطبق است. چرا که لازمه سخن گفتن خداوند این است که بپذیریم که ذات اقدس الهی یک ویژگی انسانی داشته که این مخالف اصل تنزیه است و اگر بگوییم که خداوند سخن نمی گفته بلکه جبریل از جانب خداوند سخنانی را به پیامبر منتقل می کرده باز هم میان معانی وحیانی که از ذات اقدس الهی نشأت می گرفته و بیان آنها قائل به واسطه شده ایم، که می توان این واسطه را یا جبریل دانست یا حضرت پیامبر؛ که نتیجتاً مجبوریم تمایز و تفاوت ماهوی «معنای ملکوتی وحی» و «بیان ناسوتی» آن را بپذیریم.

در سورة مبارکه حاقه می خوانیم: "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَ لَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۴۲) تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳) وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَحْذَنَّا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) / بی تردید این قرآن گفتار فرستاده ای بزرگوار ست، (۴۰) قطعاً گفتار يك شاعر نیست، ولی جز اندکی ایمان نمی آورید، (۴۱) و گفتار کاهن هم نیست، ولی جز اندکی متذکر نمی شوید. (۴۲) نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است (۴۳) و اگر [او] پاره ای از گفته ها را به دروغ بر ما می بست، (۴۴) ما او را به شدت می گرفتیم، (۴۵) سپس رگ قلبش را پاره می کردیم؛ (۴۶). در این آیات خداوند قرآن را قول رسول کریم نامیده است که آن چه را بر او وحی شده (امر لاهوتی) را بی کم و کاست به مردمان (با زبان ناسوتی) ابلاغ می کند. پیامبر اگر کلمه ای پس و پیش کند خداوند شاهرگ او را قطع خواهد کرد (تعبیری بسیار تند و خشن که نمایانگر اهمیّت وحی و لزوم ابلاغ درست آن است). در جایی دیگر تقریباً شاهد هستیم که خداوند میان نزول وحی و بیان زبانی آن توسط پیامبر تفاوتی قائل می شود:

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۱۹) / ای رسول خدا زبان خود را با خواندن قرآن (پیش از آنکه جبرئیل از وحی فارغ شود) مجنبان تا با فرا گرفتن آن تعجیل کنی. البته فراهم آوردن آن (در سینه تو تا یاد گیری) و تألیف آن به عهده ماست. پس آن دم که آن را (بزبان جبرئیل (ع) برای تو بخوانیم) از خواندن او پیروی کن. سپس بیان قرآن با عهده ماست.

پیامبر در اینجا با دو مشکل روبرو بوده است؛ یکی آن که می ترسیده تا بخشی از قرآن را فراموش کند و دیگر آن که بخشی از معانی بر او دشوار می آمده و درباره ایضاح آنها از جبرئیل پرسش می کرده است، تو گویی که می خواسته بهترین بیان ممکن را برای آنها جستجو کند. این معنا در آیه ۱۱۴ سورة طه نیز مورد تایید قرار گرفته است: فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا / پس برتر است خدای یکتا آن پادشاه راستین و پیش از آنکه وحی به پایان رسد در خواندن قرآن شتاب مکن و بگو: ای پروردگار من، به علم من بیفزای

اگر بگوییم که محذور تعجیل نکردن تنها ناظر بر ابلاغ وحی در زمان مقتضی است سخنی چندان مقبول نیست بلکه این عدم عجله به احتمال قوی برای یافتن بهترین بیان ممکن بوده است.

پس می توان تا به اینجا به جمع بندی این نکات خطر کرد که اولاً قرآن و مسأله کتابت کانونی ترین محور دیانت اسلام است که به واسطه وحی بر محمد (ص) نازل شده است و او آن را به مردمان زمانه اش ابلاغ کرده است. اگرچه در میان آیات قرآنی تصریح شده که قرآنی ماهیتی دارد به نام «کتاب» که نسخه و رونوشتی از ام الکتاب و کتاب مکنون الهی است ولی این کتاب در گذار از لاهوت به ناسوت در قول رسول کریم در قامت لفظ بازخوانی شده اگر چه در معنا دخل و تصرفی نشده است.

این اجتهادات نظری مشخصاً وامدار نصر حامد ابوزید است؛ ولی در تاریخ داراز دامن تمدن اسلامی گروه‌ها و افراد بسیاری در ذیل چنین خوانش فراگیری از قرآن قرار می‌گیرند. برای مثال بحث معتزله در مخلوقیت قرآن که اجازه می‌داد متن الهی در دیالکتیک تاریخ قرار بگیرد و با زمان حرکت کند، در مقابل نظر قائلان به قدم قرآنی که به متن رکود و سکون لازمانی را می‌بخشیدند، یا تلاش گسترده تأویل گرایان در تاریخ اسلامی (از اسماعیلیه تا ابن عربی و پیروانش) که کوشیدند تا بسیاری از مفاهیم و تمثیلات قرآنی را در چارچوب تأویل به مجاز تفسیر کنند و معانی‌ای دیگرگون برای آنها قائل شوند را می‌توان توالی منطقی چنین تنش‌هایی در چگونگی فهم ماهیت وحی دانست.

اما این ماهیت وحی چه بود که در کتاب مقدس متجلی شده بود؟ پیامبر(ص) می‌شنید یا می‌دید یا بر جان او وحی می‌شد و او "ترجمانی زبانی از شهودی وحیانی" را روایت می‌کرد؟

در تواریخ روایت شده که پیامبر برای انجام اعمال حنیفانه یا آن چه که به «تحتّ» مشهور بوده به غار حراء می‌رفته است و از یک زمانی به بعد صدای بسیار مبهمی را به صورت وزوز زنبورها یا صدای خش خش می‌شنیده است. بعد از آن از بلاذری در انساب الاشراف روایت شده که پیامبر "از هیچ درختی نمی‌گذشت، جز این که می‌گفت: السلام علیک یا رسول الله! پس آن حضرت به چپ و راست و پشت سر می‌نگریست ولی کسی را نمی‌دید(ج۱، ص ۱۰۴). در مراحل بعد ظاهراً کیفیت این ارتباط ارتقاء پیدا کرده و پیامبر از شنیدن صداهای نا مفهوم به دیدن رویاهای صادقه گذر کرده است. حتی گزارش شده که پیامبر هنگام دریافت وحی حالات عجیبی می‌یافت. او بر خود احساس سنگینی می‌کرد و بدنش داغ می‌شد. پیشانی مبارکش عرق سرازیر می‌گشت. اگر بر شتری یا اسبی سوار بود، کمر حیوان خم می‌شد و به نزدیک زمین می‌رسید(طبقات الکبری، ج ۱).

ماهیت وحی چیزی سوای از دیدن رویاها بوده است

طبری می‌نویسد: "از عایشه روایت کرده اند که نخستین وحی که به پیامبر خدا آمد رؤیای صادقه بود که همانند سپیده دم بود آنگاه به خلوت راغب شد و به غار حرا می‌رفت و شبهای معینی را در آنجا به عبادت می‌گذرانید آنگاه سوی کسان خود باز می‌گشت و برای شبهای دیگر توشه می‌گرفت(ج۳، ص ۸۴۶)". در این روایات آشکارا میان شنیدن صداهای نامفهوم و سپس شنیدن عباراتی از گوینده ای نامعلوم و دیدن رویاهای صادقه تفکیکی لحاظ شده است که با توجه به رویایی که بعداً پیامبر درباره پیامبران دروغین دیده و در بالاتر ذکر کردیم نشان می‌دهد که ماهیت وحی چیزی سوای از دیدن رویاها بوده است.

این ارتقایی که در کیفیت دریافت امور شهودی و معرفتی در ارتباط با پیامبر ذکر شده که نهایتاً به نزول وحی منتهی شده است با توصیفی که بعداً فلاسفه اسلامی از چگونگی صعود عقل انسانی از عقل هیولانی تا اتحاد و اتصال با عقل فعال(که معادل فلسفی جبریل است) ارائه کرده اند، کاملاً یکسان است. یعنی آن که روح پیامبر در طی مراحل سیر و سلوک به سوی امر معنوی هر لحظه شفافیت بیشتری پیدا می‌کرده و می‌توانسته است که معانی وحیانی را با وضوح بیشتری دریافت کند. در این مسیر رویای صادقه بخشی از فرایند دریافت وحی در مراحل اولیه بوده و نه ماهیت اصلی آن. معهذاً در بیشتر روایتی که از کیفیت وحی سخن گفته شده بیشتر بر حالت شنیداری آن تاکید شده است که پیامبر چیزی شبیه به «صدای جرس» یا «صلصله الجرس»(طبقات الکبری، ج۱، ص ۱۵۵) را می‌شنیده است.

با این حال از آنجایی که شواهد تاریخی نافی رویا بودن بخشی از وحی نیست نمی‌توانیم این احتمال را کنار بگذاریم که شاید تمامی فرایند نزول وحی در رویا بوده است، پس بهتر است که از نزدیک آن را بررسی کنیم:

طبری در ضمن روایات مختلف چگونگی نزول وحی به این روایت اشاره می‌کند که: "پیامبر گوید: بیامد و صفحه ای از دیبا به دست داشت که در آن نوشته بود و گفت: «بخوان» گفتم: «چه بخوانم؟» جبریل مرا چنان فشرد که پنداشتم مرگ است، آنگاه گفتم: «بخوان». گفتم: «چه بخوانم؟» و این را گفتم که باز مرا نفشارد. گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ». تا آخر سوره علق. گوید: و من خواندم و بسر بردم و او از پیش من برفت و من از خواب برخاستم و گویی نوشته ای در خاطر من بود (ج۳، ص ۸۴۸). در این روایت پیامبر به صراحت اعلام کرده که ماهیت وحی بصری بوده و او آن را در رویا دریافت کرده است.

اگر این مدعا و شاهد درون متنی را بپذیریم و بخواهیم که آن را مبنایی برای نظریه پردازی درباره «روایات رسولانه» قرار دهیم عمیق ترین پارادوکس ممکن سر باز می‌کند، چرا که پیامبر در عالم رویا کتاب یا ورقه ای از کتاب(نوشته شده بر دیبا) دیده است که با توجه به دیگر شواهد درون متنی بی تردید بخشی از همان ام الکتاب و کتاب مکنونی بوده که در ملکوت الهی است. پس در تمام دوران نزول وحی جبریل بر محمد(ص) نازل می‌شده و هر بار ورقه ای می‌آورده تا پیامبر با آن که امی بوده ولی به اذن الهی آن ورقه را که بخشی از کتاب مکنون بوده است بخواند و حفظ کند و سپس بر مردم ابلاغ فرماید تا این که نهایتاً تمامی قرآن از اصل آسمانی آن، تدریجاً بر بشریت ابلاغ شده و به همین سیاق نیز در شب نزول یکباره قرآن جبریل تمامی آن کتاب را در رویا به محمد(ص) نشان داده است.

با پذیرش این مقدمه و آن نتیجه نه تنها ماهیت الهی بودن قرآن اثبات می شود بلکه خواننده مجبور است که لاجرم تمامی دعاوی قائلان به غیر تاریخی بودن متن قرآنی را بپذیرد و تاریخمندی لفظ، علی رغم غیر تاریخی بودن معانی، را رد کند. این چرخه معیوب نه تنها به روشنفکری دینی و خوانشی مدرن از متن منتهی نخواهد شد بلکه بی تردید می توان از آن بنیادگرایی‌ای خشونت بار را استخراج کرد.

جمع بندی دلایل بی مبنا بودن نظریه رویاهای رسولانه

برای جمع بندی سخن می توان گفت که بنا به دلایل عدیده ای نظریه رویاهای رسولانه سخنی بی مبناست، چرا که:

۱- موضوعی بسیار کهنه است و سخن جدیدی را در بر ندارد؛

۲- کاملاً منحول است و مدعی آن هیچ اشاره ای به متقدمانی نکرده است که بسیار بهتر و منسجم تر از او به این موضوع پرداخته اند؛

۳- شواهدی درون متنی له و علیه آن وجود دارد و می تواند به راحتی به «تکافوی ادله» برسد؛

۴- هیچ موضوعیتی برای ایران معاصر ندارد. در حالی که بسیاری از مسائل حیاتی سیاسی و اقتصادی مهمتری در جامعه معاصر ایران وجود دارد که پرداختن به آنها بسی واجب تر است، نیش قبر کردن موضوعات کلامی‌ای که تنها می توانند تنش آفرین باشند، طیره عقل است و جز نامجویی و شهرت طلبی قصد دیگری را نشان نمی دهد؛

۵- راه حل نیست. همان گونه که محققینی چون سید جواد طباطبایی و داود فیرحی نشان داده اند برای بر گذشتن از بن بست های فکری در تمدن ایرانی-اسلامی رجوع به اصول فقه و بررسی شیوه های فقهاتی اندیشیدن درباره امر سیاسی است که می تواند بن بست های موجود را بشکند. بدیهی است که اگرچه در عرصه فقهات متن قرآنی جایگاهی حائز اهمیت دارد ولی در کنار آن سنت نبوی و سنت ائمه به عنوان مجاری تولید حق و تکلیف بر گفتمان فقهات شیعه سلطه دارند که حتی اگر اقتدار متن مقدس را مخدوش کنیم باز هم تغییری در چگونگی تولید احکام فقهی نخواهد داشت (همان مثال ابی سرح را در نظر بیاورید که متن حکم قتل نمی دهد ولی سنت پیامبر او را مهدور الدم می انگارد)؛

۶- و نهایتاً آن که رویا اقسامی گوناگون دارد که طبق طبقه بندی قرآنی (سوره یوسف) اضغاث الاحلام یا خواب های پریشان نیز بخشی از آنها است. اگر بپذیریم که ماهیت و کیفیت وحی رویا بوده است پس این احتمال نیز طرح می شود که بخشی از آنها می تواند تابعی از خواب های پریشان یا احوالات نفسانی پیامبر باشد. تالی منطقی چنین حکمی این است که هر بخشی از متن مقدس را می توان از مصادیق آن دانست و آن را از دایره متون حجیت آفرین در سنت خارج کرد که چنین نتیجه ای به لاغر شدن متون دینی و علی القاعده تنگی دایره اجتهاداتی منتهی خواهد شد که می توانند راه خروجی از بن بست های فکری جهان اسلامی معاصر باشند.

*دانشجوی دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه تهران